

متن ویرایش شده‌ی سخنان مهندس محمد توسلی  
در جلسه‌ی هم‌اندیشی بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان  
(۲۴ اسفند ۱۳۸۷)

بسم الله الرحمن الرحيم. همان‌طور که قبلاً اعلام شده است صحبت بنده در مورد مقایسه رفتار و خلق و خوی مردم در دوران قبل و پس از انقلاب با تأکید بر تجربه‌ی مدیریت شهر تهران در دو سال اول انقلاب است. من فکر می‌کنم با بحثی که آقای دکتر فراستخواه در دو جلسه اخیر در ارتباط با نظریه‌ی م‌ها داشتند و توضیحاتی که اخیراً دادند، گزارش من از مشاهدات و تجربه‌های مدیریتی شهر تهران و نیز تحلیل رفتار اجتماعی مردمان در این دوره، در واقع یک نوع ارزیابی نظریه‌ی م‌ها در خصوص رفتار مردم است که ما در آن دوران شاهد آن بودیم.

این گزارش را با استفاده از برداشت و نظریه‌ی مرحوم مهندس بازرگان در کتاب «انقلاب ایران در دو حرکت» آغاز می‌کنم. همه‌ی شما این کتاب را خوانده‌اید و با این نظریه آشنا هستید؛ این که چگونه آن فرهنگ همکاری، هم‌سوئی، هم‌دلی و هم‌گامی که به تدریج تا پیروزی انقلاب به وجود آمد و «همه با هم» بودیم و چگونه پس از پیروزی با تغییر برخی از رفتارها و گفتارها، این وضع و رفتار تبدیل به «همه با من» شد، و این تحول چه پیامدهایی در رفتار شهروندان در جامعه‌ی ایران پدید آورد.

می‌دانیم که انقلاب سال ۵۷ پدیده‌ای نبود که دفعتاً به وجود بیاید؛ این تحولات ریشه در تاریخ ما داشت. من نمی‌خواهم از انقلاب مشروطه شروع کنم؛ قطعاً انقلاب ۵۷ ریشه در آن دوران و تحول داشت؛ اما لااقل تجربه‌ی سال‌های ۳۰ تا ۳۲ و حوادثی که در کشور ما اتفاق افتاد و گفتمانی که در فضای سیاسی-اجتماعی ایران حاکم شد یک تحول درونی در ارزش‌های جامعه ما پدید آورد؛ نگاه جدیدی در این دوره به وجود آمد. اندیشه‌ای مطرح شد که مصدق مصداق و تبلور آن بود، و مردم پاسخ نیازهای خودشان را در گفتمان او می‌دیدند. بحث آزادی، کرامت انسان، حق مردم برای حاکمیت بر سرنوشت خویش و استقلال سیاسی و اقتصادی به صورت یک گفتمان عملی-بدون اینکه در مورد آن نظریه‌پردازی زیادی انجام شود- در برنامه‌ها مشهود و برجسته شد. مردم احساس کردند که هویت ملی و دینی دارند. با شرایط پیرامونی و مجموعه‌ای از علل و عوامل، متأسفانه این گفتمان نتوانست تداوم پیدا کند و کودتای ۲۸ مرداد مانع نهادینه شدن و گسترش آن شد. اما آثار آن تحول اجتماعی و انباشت‌های فرهنگی و آموزه‌هایی که در جامعه ما به وجود آمده بود، دست مایه‌ی ملت ما شد. تجربه‌ی نهضت مقاومت ملی و نیز تجربیات سال‌های ۳۹ تا ۴۲ و خود قیام خرداد ۴۲ انباشت تجربه‌های دیگری برای ملت ما بود و به‌طور خلاصه تحلیل و گفتمان جدید به وجود آمد. نسل جوان و متعهد ما به دنبال راهکار جدیدی بود. در همین راستا بود که حرکت‌های مسلحانه در جامعه شکل

گرفت. من نمی‌خواهم راجع به درستی یا نادرستی آن تلاش‌ها صحبت کنم، اما نفس این گفتمان، تحول فرهنگی به وجود آورد. در بسیاری از خانواده‌ها، جوان‌ها از خانواده‌های خودشان بریدند و این گفتمان جدید آنان را متاثر کرد. همین جا تأکید کنم کسانی که وارد این عرصه شدند بهترین فرزندان بهترین خانواده‌های جامعه ما بودند، اعم از سازمان مجاهدین خلق یا چریک‌های فدایی خلق یا حتی حزب ملل اسلامی. رهبر حزب ملل اسلامی، آقای بجنودی بود؛ یک جوان ۱۹-۲۰ ساله که از عراق آمد و مبارزه مسلحانه علیه رژیم را آغاز کرد. امروز ایشان مدیریت یک نهاد فرهنگی را برعهده دارد. آنها آدم‌های عادی نبودند که وارد این عرصه شدند.

تحولات سیاسی در سال‌های ۴۴ تا ۵۴ خود موجب تحولات کیفی و فرهنگی در جامعه‌ی ما شد. با وجود اینکه این حرکت‌ها در ظاهر سرکوب اما انباشتی فرهنگی در جامعه‌ی ما ایجاد کرد که خود از جمله زمینه‌های تحقق و پیروزی انقلاب سال ۵۷ شد. من در اینجا بایستی به نقش فرهنگ‌سازی دکتر شریعتی بین سال‌های ۴۷ تا ۵۲ نیز اشاره کنم. در همین حسینیه ارشاد، کلاس‌هایی شکل گرفت که بیش از ۵ هزار دانشجو در آن ثبت نام می‌کردند و آموزش می‌گرفتند. مجموعه‌ی این رویدادها و شرایط که در ۲۵ سال (حد فاصل کودتا تا انقلاب) در جامعه‌ی ما رخ می‌داد زمینه‌ساز یک تحول فرهنگی بود. اگر ما بخواهیم رفتار امروز مردم را دنبال و تحلیل بکنیم نمی‌توانیم این پیشینه‌ی تاریخی و سرمایه‌ی اجتماعی را- که در جامعه‌ی ما به وجود آمد- نادیده بگیریم.

هم‌چنین تحولی که در روحانیت به وجود آمد قابل توجه است. در سال ۴۱ اولین بیانیه‌ای که مراجع قم می‌دهند مخالفت با شرکت زنان در انتخابات و بحث اصلاحات ارضی است. اما آن گفتمان به یک گفتمان ضداستبدادی تبدیل می‌شود و ادامه پیدا می‌کند، و روحانیت نقش مؤثری در تحولات اجتماعی ما به‌عهده می‌گیرد.

مقدمه‌ی بحث را جمع‌بندی کنم؛ اگر در سال‌های قبل از انقلاب روحیه‌ی همفکری، همگامی، همدلی و حالت ایثار و فداکاری در ملت ما به وجود آمد، این دقیقاً به خاطر پیشینه‌ای است که لااقل از جنبش مشروطه و به‌خصوص از دهه‌ی ۳۰ در ایران وجود داشت. در چه مقاطع تاریخی زمینه‌های این انسجام و وفاق و همکاری‌های اجتماعی شکل می‌گیرد؟ موقعی که انسان‌ها ببینند به نیازهای واقعی آنها پاسخ داده می‌شود. خداوند انسان‌ها را آزاد خلق کرده است و آنها اختیار دارند نیازمند کرامت هستند و حقوق بشر برای آنها مطرح است. آنها می‌خواهند بر سرنوشت خودشان تأثیرگذار باشند، نمی‌خواهند وابسته باشند. هر گفتمانی که بتواند به این نیاز طبیعی انسان‌ها پاسخ دهد خود به خود زمینه‌ی این همگامی و همکاری و وفاق را فراهم می‌کند. اگر بعد از ۴۲ سال از درگذشت دکتر مصدق، نسل جوان ما- که به لحاظ تاریخی ارتباطی با ایشان نداشته است- همان گفتمان را گرامی می‌دارد، به‌خاطر این است که می‌بیند آن گفتمان و آن راه، پاسخگوی نیازی است که امروز او هم احساس می‌کند.

مردم در اجتماعات و تظاهرات سال ۵۷ چه شعارهایی می دادند؟ آیا شعارهای مردم، چیزی جز مطالبات آنها بود؟ چه عکس‌هایی در راه‌پیمایی‌ها بیشتر حمل می‌شد؟ عکس کسانی که همین ارزش‌ها را به آنها یاد داده بودند و منادی آنها بودند.

همه به یاد داریم که رهبر فقید انقلاب چگونه هویت جمهوری اسلامی ایران را در پاریس معرفی می‌کردند؛ تبیینی که به نوعی هویت ملی و هویت اسلامی انقلاب را فراگیر و جهانی کرد. آیا جز این بود که آقای خمینی هم بر همین گفتمان و نیازهای واقعی مردم تأکید کردند و براساس همین پیمان و گفتمان بود که مردم ایشان را به رهبری انقلاب انتخاب کردند و در ۱۲ فروردین سال ۵۸ به جمهوری اسلامی رأی دادند؟ این فقط مربوط به نخبگان و روشنفکران نبود، بلکه کل جامعه ما براساس این پیمان و گفتمان و مطالبات، رهبری ایشان را مورد تأیید قرار دادند. حتی احزابی که این گفتمان را قبول نداشتند (مثل حزب توده) آنها هم در شرایط انقلاب همین گفتمان را پذیرفتند. یادمان هست که آقای به آذین (اعتمادزاده) که در واقع نماد حزب توده در داخل کشور بود، همان گفتمان را مطرح می‌کرد و پیشنهاد جبهه‌ی ضداستبداد را عنوان کرد؛ همان پیشنهاد و نظری که آقای خمینی و برخی از مراجع داشتند و حرکت ضداستبدادی را شروع کردند. حتی آنها هم همین گفتمان را پذیرفتند؛ چرا که گفتمان فراگیر جامعه‌ی ما بود. در همین جا باید به نقش «جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر» در آن شرایط و تأثیری که در تسهیل روند انقلاب و کاهش هزینه‌های آن داشت اشاره کنم؛ آنها هم همین گفتمان را مطرح کردند و تأثیرگذار بودند.

پس از این مقدمه‌ی بسیار اجمالی و فشرده، حالا مشاهدات خود را از نوع رفتاری که مردم در دوران انقلاب داشتند، به طور خلاصه بیان می‌کنم.

همه‌ی ما به یاد داریم که اولین واکنش را به این گفتمان، طبقات متوسط جامعه ما داشتند. نخبگان و قشرهای مرفه جامعه که آگاهی بیشتری داشتند این گفتمان را زودتر پذیرا شدند؛ توده‌های محروم جامعه آخرین اقشاری بودند که به انقلاب پیوستند، آنها بیشتر به دنبال بهره‌برداری از گفتمان انقلاب بودند. رخدادهایی مثل مراسم چهلم‌های زنجیره‌ای (چهلم قم، تبریز، یزد) همسویی مردم را در نقاط مختلف کشور - نسبت به هر حادثه‌ای که در کشور اتفاق می‌افتاد - نشان می‌داد و موجب گسترش انقلاب می‌شد. ما در آن موقع سازمانی یک‌پارچه و گسترده نداشتیم. یکی از ویژگی‌های انقلاب این بود که هسته‌های مبارز در این دوران کاملاً متکثر و در کل جامعه پراکنده بود و به همین علت هم قابل سرکوب نبود؛ اما خود مردم با همان گفتمانی که در عرصه یاجدان عمومی وجود داشت انسجام و هماهنگی خویش را با رهبری انقلاب به تدریج افزایش می‌دادند.

در اینجا باید از حادثه ۱۷ شهریور و سرکوبی که در میدان شهدا (ژاله) انجام شد یاد کنم؛ من خود در آنجا حضور داشتم و در اطراف میدان شهدا شاهد بودم که وقتی زخمی‌ها را از محل حادثه دور

می کردند در همه‌ی منازل - بدون استثناء - باز بود. به افرادی که فرار می کردند کمک می نمودند و زخمی‌ها را مأوا می دادند. هر چه را داشتند (پنبه، ملافه و وسایل درمان) در اختیار زخمی‌ها می گذاشتند. یک نوع همدلی و وحدت یک پارچه در آن منطقه (خیابان ایران و کوچه عباس آباد و میدان شهدا) شکل گرفته بود. از این پدیده نمی شود همین طور ساده گذشت. راهپیمایی‌های تاسوعا و عاشورا از دیگر جلوه‌های مشارکت گسترده و همدلی مردم بود که با پیگیری و ابتکار جمعیت دفاع از آزادی و حقوق بشر برگزار شد. هر چند ستاد برگزاری راهپیمایی وجود داشت که این راهپیمایی‌ها را تدارک می دید و هماهنگ می کرد، اما خود مردم به طور طبیعی و خودجوش، هماهنگی و سازمان یافتگی چنین راهپیمایی‌هایی را به عهده داشتند. این وضع در مورد ستاد استقبال از امام نیز وجود داشت. این ستاد توانست به صورت خیلی طبیعی بسیاری از افراد را در سازمان ستاد استقبال، سامان دهد. بسیاری از افرادی که آن موقع در لایه‌های مثلاً دوم سوم و چهارم مشارکت داشتند، فکر می کردند جزء کمیته مرکزی استقبال از امام هستند؛ یعنی تا این حد، مدیریت مشارکتی اعمال شد و همه خودشان را به نوعی در این رویداد شریک می دانستند.

نمونه‌ی دیگر، رفتار طبیعی مردم در روز رفتن شاه (۲۶ دی ماه) است؛ در این روز، بدون اینکه از قبل اعلام شود و بدون اینکه سازمان‌دهی صورت گیرد، مردم چگونه رفتار کردند و چگونه در سراسر کشور واکنش هماهنگ نشان دادند؟ از این پدیده نمی شود گذشت، و باید آن را به‌عنوان یک پدیده اجتماعی مورد بررسی قرار داد.

اما چون وقت محدود است در اینجا می‌خواهم تجربه‌ی مستقیم خود را در دوران مدیریت دو سال اول انقلاب بیان کنم. همه یادتان هست که شهرداری در آن سال‌ها یک سازمان خوشنام نبود؛ خود همکاران ما در شهرداری تهران می‌گفتند، وقتی ما برای خواستگاری می‌رفتیم عموماً با واکنش منفی خانواده‌ها روبرو می‌شدیم! یعنی آنها تا این حد به لحاظ اجتماعی خوشنام نبودند. با تصور و احساسی که از انقلاب داریم طبیعی به نظر می‌رسد که مثل این دوران - که مدیران اتوبوسی عوض می‌شوند - باید تعداد زیادی مدیر را یک‌باره وارد شهرداری می‌کردیم. درحالی که در طول دو سال فکر می‌کنم که حدود ۱۰ یا ۱۱ نفر از افراد خارج از کارکنان شهرداری تهران در حوزه‌ی معاونان و برخی مدیران وارد شهرداری شدند. ما کوشش کردیم با سازوکاری از خود کارکنان شهرداری استفاده کنیم. استعدادهای موجود در آنجا را شناسایی کردیم و به‌همان‌ها مسئولیت دادیم و از اعتمادی که در روند انقلاب به‌وجود آمده بود، سود جستیم. این تجربه‌ی بسیار موفقی بود. با وجود برخی کارشکنی‌ها و تلاش بعضی افراد که مخالف حضور بنده در شهرداری تهران بودند و از بیرون سمپاشی می‌کردند، چون هیچ امکانی جز گفت‌وگو نداشتیم، با برگزاری جلسات گفت‌وگو، کوشش کردیم بر این سمپاشی‌ها

فائق آییم. با گفت و گو توانستیم مجموعه‌ی استعدادها را جذب کنیم و به کاربرگیریم و فضا را تلطیف کنیم.

در برنامه‌ی اولین افطار شهرداری تهران که در سالن ۱۲ هزار نفری استادبوم برگزار شد یکی از رخدادهای خیلی زیبای شهر تهران شکل گرفت. در این برنامه نمایندگان همه‌ی اقشار شهر تهران شرکت داشتند؛ هم هیأت دولت در آنجا حضور داشتند، هم نمایندگان انجمن‌های محلی بیست‌گانه‌ی شهر تهران، هم نمایندگان کارگران و... و خلاصه نمایندگان تمام اقشار جامعه در آن مراسم حضور داشتند. مرحوم طالقانی نیز در آن برنامه سخنرانی کردند؛ تمجیدی که ایشان از تلاش‌ها و خدمات کارکنان شهرداری کردند، موجب تحول قابل توجهی در روحیه‌ی آنها شد. این فضا در بسیاری از کارکنان شهرداری تأثیرگذار شده بود؛ آنها می‌گفتند که نگاه مردم شهر تهران نسبت به کارکنان شهرداری متحول شده و تغییر کرده است.

شاخص دیگری که به لحاظ رفتار مردم می‌توانم در اینجا گزارش کنم، بحث نیروهای داوطلب گسترده‌ای بود که در جامعه آماده‌ی همکاری بودند و به مدیران اعتماد داشتند. بخشی از آنان، دانشجویان خارج از کشور بودند که درس و زندگی‌شان را رها کرده بودند و به ایران آمده بودند، و ما از این نیروها در بخش‌های مختلف - به صورت داوطلبانه - استفاده می‌کردیم.

مطلب قابل اشاره‌ی دیگر، بحث قانون شوراها و زمینه‌سازی برای تشکیل شورای شهر بود؛ ما خودمان را موقت می‌دانستیم؛ فکر می‌کردیم که باید مردم شورای شهر را انتخاب کنند، و شورای شهر، شهردار تهران را انتخاب نماید. ما نیروهای داوطلبی را که در شهر تهران وجود داشتند در محلات (۳۷۵ محله در تهران شناسایی شده بود) سازماندهی کردیم، و انجمن‌های محلی به صورت داوطلبانه کار می‌کردند؛ اینها نقش بسیار مؤثری در کمک به مدیریت شهر تهران داشتند؛ همان برنامه‌ای که پس از قریب ۲۵ سال با عنوان شورایاری بر اساس ضرورت در سال‌های اخیر تشکیل شده است.

یکی از کارهایی که به صورت داوطلبانه صورت گرفت، تشکیل شورای گودنشین‌های جنوب شهر تهران بود که جمعی از همین نیروهای داوطلب در آنجا مستقر شدند، و ما اولین انتخابات شوراها را در تهران در واقع گودنشینان جنوب شهر تهران را زیر نظر وزارت کشور انجام دادیم. گودنشین‌های جنوب تهران در واقع پایین‌ترین لایه‌های اجتماعی هستند؛ اما تجربه نشان داد که حتی در پایین‌ترین لایه‌های اجتماعی نیز می‌توان بزرگ‌ترین کارهای اجتماعی را انجام داد. یعنی ما با کمک خود آنها و با حداقل هزینه توانستیم گودنشین‌ها را از گودها خارج کنیم و در نقاط دیگر اسکان دهیم. آن گودها امروز به بوستان‌هایی در جنوب تهران تبدیل شده است. من باید از آقای مهندس سعید حجازی که مدتی در جنوب تهران مدیر سازمان بهسازی جنوب تهران بودند و خدمات گسترده‌ای انجام دادند، یاد و تقدیر کنم.

اولین تجربه‌ای که ما با رفتار تحسین برانگیز مردم روبرو شدیم در همان اسفند سال ۵۷ در آخرین جمعه‌ی سال رخ داد: طرح پاکسازی شهر تهران. ما از سنت قدیمی ایرانی خانه‌تکانی آخر سال استفاده کردیم؛ همه یادتان است که تهران به شهری جنگ‌زده تبدیل شده بود. در و دیوارهای شهر پر از شعار بود و معابر شهر نیز نیاز به پاک‌سازی داشت. شهرداری با نیروی انسانی محدودش قادر به انجام این کار نبود. وقتی ما فکر پاک‌سازی را مطرح کردیم با یکی دو تا مصاحبه و اکنش وسیع و گسترده‌ای در شهر تهران به وجود آمد. در آن روز، همه‌ی مردم جلوی خانه، کوچه و خیابان‌شان را به صورت گسترده‌ای پاک‌سازی کردند؛ حتی مدیران انقلاب از جمله مرحوم آیت‌الله طالقانی هم جا رو دست گرفتند و در پاک‌سازی مشارکت کردند. وقتی اعتماد عمومی وجود دارد و آحاد جامعه‌ای، حکومت و مدیران را از خودشان می‌دانند، با تمام وجود همراه می‌شوند و چنین صحنه‌هایی را می‌آفرینند که باورش لااقل در شرایط کنونی شاید خیلی مشکل است.

من مثال دیگری را از رفتار مردم در آن مقطع، بیان می‌کنم. یکی از طرح‌های ما، حل مشکل ترافیک تهران بود. از جمله طرح‌های کوتاه‌مدت، بحث حل مشکلات هسته‌ی مرکزی شهر تهران و به‌ویژه مسأله‌ی ترافیک بود. برای اینکه این مشکلات حل شود از همان اسفند ۵۷ گروه کارشناسی کار کردند و در شهریور سال ۵۷ اولین مرحله‌ی این طرح اجرا شد. ما می‌خواستیم ۵۰ خیابان مرکزی شهر را یک طرفه کنیم و خطوط ویژه ایجاد نماییم. پیامد ایجاد خطوط ویژه این است که در سمتی از خیابان که خطوط ویژه واقع شده، دیگر نباید پارک صورت گیرد، و این، مزاحم کسب و کار و کاربری‌های تجاری است که در آن سمت قرار دارد. کارشناسان ما در سازمان حمل و نقل ترافیک می‌گفتند امکان ندارد بتوانیم این طرح را اجرا کنیم. آنها مثال می‌زدند و می‌گفتند قبل از انقلاب دو خیابان تخت طاووس و عباس‌آباد (مطهری و بهشتی) را می‌خواستند فقط یک طرفه کنند؛ دو ماه کار اطلاع‌رسانی و آموزشی انجام دادند تا این پروژه محقق شود. لذا تأکید می‌کردند که امکان ندارد این کار انجام شود. ولی من به آنها اطمینان دادم که شرایط انقلاب و اعتمادی که مردم به مدیران انقلاب دارند سرمایه‌ای است که ما با این سرمایه می‌توانیم طرح‌هایی را که به لحاظ کارشناسی در شرایط عادی امکان‌پذیر نیست اجرا کنیم. خطوط ویژه در سه شبانه روز، عملیاتی و اجرا گردید و طرح با موفقیت و استقبال مردم آغاز شد. حتی یک مورد تخلف و اعتراض مردم گزارش نشد.

آن حد از اعتماد و انسجام و پیوستگی مردم با مدیران شهر، قابل تکرار نیست. در شرایط کنونی به نظر نمی‌رسد که بتوان چنین طرح‌هایی را بدون واکنش مردم - که در واقع با منافع‌شان در چالش است - محقق کرد. تأکید می‌کنم که آن حد از ایثار و فداکاری و هماهنگی با مدیران شهر و دولت تکرار ناشدنی به نظر می‌رسد و مثال‌زدنی است.

اجازه دهید نمونه‌ای دیگر را ذکر کنم. وقتی ما از همان اسفند ۵۷ مشغول به کار شدیم، ده‌ها طرح (طرح‌های نسبتاً کارشناسی شده) را افراد مختلف برای ما فرستادند؛ من اینها را جم‌کردم و همه در اختیار کمیته فنی سازمان حمل و نقل و ترافیک تهران قرار گرفت. محتوای این طرح‌ها مهم نیست؛ مهم مشارکت مردم در طرحی بود که مورد توجه همه قرار گرفته بود.

همه‌ی شما خاطرتان است که رفتار ترافیکی مردم در دوران پس از پیروزی انقلاب چگونه بود. در شرایطی که نیروهای انتظامی و راهنمایی و رانندگی تضعیف شده بودند، خود مردم مسئولیت‌ها را در خیابان‌های تهران و تقاطع‌های شهر تصدی می‌کردند و اگر گره‌ی به وجود می‌آمد خودشان راهنمایی می‌کردند. مردم یک‌پارچه خودشان را متولی مدیریت شهر می‌دانستند و کاملاً با مسئولان هماهنگی داشتند. رفتار مردم را موقعی که تصادف می‌کردند به یاد بیاورید؛ چگونه به همدیگر لبخند می‌زدند و چگونه گذشت می‌کردند و عبور می‌کردند. امروز رفتار مردم در هنگام تصادف چگونه است؟ البته متأسفانه آن رفتارها در فرهنگ و اخلاقیات مردم نهادینه و مستقر نشد، چون اگر نهادینه شده بود به این سادگی متحول نمی‌شد...

اعتماد مردم به اهداف و مدیران انقلاب، یک سرمایه اجتماعی بود، و این سرمایه اجتماعی می‌توانست در ابعاد مختلف تأثیرگذار باشد. متأسفانه آن وضع و آن مشارکت یک‌پارچه و ۹۸ درصدی در ۱۲ فروردین سال ۵۸ که اولین نظرخواهی رسمی از مردم بود به تدریج رو به افول رفت و نقاط افتراق از گفت‌وگو غالب، بیشتر شد. همان‌طور که آقای مهندس بازرگان در کتاب «انقلاب ایران در دو حرکت» آورده‌اند - و در آنجا کار میدانی انجام گرفته و به صورت مستند بحث شده است - نخبگان جامعه اولین گروه‌هایی بودند که خشت کج تفرقه را در جامعه گذاشتند. کسانی که شعار تداوم انقلاب را می‌دادند؛ در حقیقت با طرح بحث تداوم انقلاب تأکید می‌کردند - به صورت غیرمستقیم - که در آن هدف مشترک (سقوط شاه)، «همه با هم» بودیم؛ این مهم، حاصل شده و حالا هر کسی دنبال هدف شخصی و گروه خودش برود و آن را در جامعه پیاده کند. مخالفت با دولت موقت - که به دولت امام زمان منتسب شده بود و دولت انقلاب بود - اولین گامی محسوب می‌شود که در همین راستا (انشقاق و اختلاف) برداشته شد و زمینه‌های تفرقه را در جامعه ما فراهم کرد. البته توده‌ی مردم از نخبگان تبعیت نکردند، چرا که با وجود تمام بدگویی‌ها و سمپاشی‌هایی که مثلاً با اشغال سفارت آمریکا انجام شد در اولین انتخابات مجلس شورای اسلامی، مرحوم مهندس بازرگان حدود ۷۰ درصد آراء مردم شهر تهران را کسب کردند؛ این رأی بالا نشان می‌داد که زمینه و تعلق خاطر اجتماعی به گفت‌وگو با وجود سمپاشی‌ها - کاهش پیدا نکرده است.

من چون فرصت نیست بحث‌ام را مختصر می‌کنم. به قرائت این آیه قرآن اکتفا می‌نمایم که می‌فرماید: «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا». این «حبل الله» در واقع «حبل الناس» است؛ همین محورهای

انقلاب و مطالبات تاریخی و خواست مردم بود که انقلاب حول اینها شکل گرفت. متأسفانه اینها به تدریج نقض شد؛ قدرت‌طلبی برخی احزاب و گروه‌های سیاسی و روحانیت - که داعیه‌ی حکومت را داشتند - متأسفانه موجب شد که زمینه‌های تفرقه در جامعه‌ی ما فراهم شود. شاید بعد از اختلاف‌هایی که نخبگان جامعه‌ی ما ایجاد کردند و نتوانستند از فضای به‌وجود آمده (فضای آزادی) برای گفت‌وگو و مفاهمه و پیشرفت کشور بهره‌گیرند، زمینه‌های تفرقه و انحراف شکل گرفت. شاید پس از اشغال سفارت آمریکا، اولین خشت کج را تغییر قانون اساسی گذاشت. آن پیش‌نویس قانون اساسی را که نوشته شده و قرار بود به رفراندوم گذاشته شود و رهبر فقید انقلاب نیز آن را امضاء کرده بودند، تغییر کرد. برخی از مراجع اشکالات کوچکی راجع به آن داشتند که آن‌ها هم برطرف شد. ولی وقتی مجلس خبرگان قانون اساسی تشکیل شد، آن قانون را کنار گذاشتند و قانون جدیدی را تدوین کردند و اصول جدیدی را به قانون اساسی اضافه نمودند که با آن گفتمانی که رهبر فقید انقلاب در پاریس مطرح کرده بودند، هماهنگ نبود. از اینجا به تدریج زمینه‌های نقض پیمان در جمهوری اسلامی شکل گرفت. طبیعی است این نقض پیمان‌ها به تدریج آثار سوء خودش را بر جامعه و مردم و نیز بر کاهش اعتماد مردم بر جای گذاشت.

اعدام‌های بی‌رویه و خلاف قانونی که بعد از انقلاب انجام شد یکی دیگر از زمینه‌هایی بود که خشونت و بی‌قانونی را در جامعه ایجاد کرد و رواج داد؛ و این‌ها جملگی تفرقه را در جامعه افزایش داد. نکته‌ی قابل اشاره‌ی دیگر بسته شدن فضای سیاسی کشور پس از خرداد ۶۰ است. به نظر بنده، کسانی که آن استراتژی را انتخاب کردند شدیدترین ضربه‌ها را به آرمان‌های مردم و انقلاب زدند و فضای سیاسی جامعه را به سوی انسداد سوق دادند. اگر آن اتفاق رخ نداده بود، جریاناتی که دنبال قدرت بودند هیچ‌گاه قادر نبودند چنین فضای بسته‌ای را در دهه‌ی ۶۰ در جامعه‌ی ما حاکم کنند، و همان روند تکامل در جامعه می‌توانست ادامه پیدا کند.

این روند و وضعیت ادامه داشت تا اینکه در دوم خرداد سال ۷۶ یک نقطه بازگشتی فراهم شد. مردم به این امید که به ارزش‌های دوران انقلاب برگردند و اعتماد به مردم بازسازی شود، فعال شدند؛ شور و هیجانی شبیه اول انقلاب به‌وجود آمد و نقطه‌ی درخشانی بعد از انقلاب ایجاد شد. ولی این رخداد نیز به دو دلیل نتوانست تداوم پیدا کند؛ یکی کارشکنی محافظه‌کاران که به اصطلاح هر ۹ روز یک بحران آفرینند و نگذاشتند مدیران و مسئولان این دوران به گفتمان خودش و تعهداتی که کرده بودند، عمل کنند. و نکته‌ی بعد، عملکرد ضعیف اصلاح‌طلبان در این دوران است.

البته من باید این را نیز بگویم که با وجود نقض‌هایی که در این دوران وجود داشت، کارهای بزرگی هم انجام شد؛ تحولات اجتماعی بزرگی شکل گرفت که فکر می‌کنم مقایسه‌ی آن با عملکرد چهارساله اخیر بهتر ارزش‌های آن دوره و دستاوردهایش را قابل ارزیابی کند. در هر حال حضور مجدد

محافظه کاران در قوه مجریه و مقننه اعتماد عمومی را در جامعه‌ی ما کاهش داده و شرایطی را فراهم کرده است که مردم تشنه‌ی تغییر و تحول و بازگشت به گفت‌وگو با اول انقلاب هستند. من فقط به این نکته اشاره کنم که این اتفاقی نیست که همه‌ی احزاب و گروه‌های سیاسی که در دوهی قبل (انتخابات ریاست جمهوری نهم) به نوعی انتخابات را تحریم می‌کردند و شرکت نمی‌کردند، گفت‌وگویشان را عوض کرده‌اند و به مشارکت در انتخابات متمایل شده‌اند. این تغییر رفتار خود یکی از م‌هایی است که قابل توجه و ارزیابی است. در واقع فضای جدیدی از رفتار سیاسی توسط شهروندان و گروه‌های سیاسی در حال شکل‌گیری است که این را هم بایستی مورد بررسی قرار دهیم.

خلاصه کنم؛ وضع نابسامان کنونی (به جهت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی) و رواج ناهنجاری‌ها، آسیب‌های اجتماعی و خلیات نادرست را می‌توان پیامد سیاست «همه با من» و انحراف از گفت‌وگو با اول انقلاب یا مطالبات تاریخی مردم دانست. باید بررسی کنیم که چگونه می‌توان برنامه‌ریزی و عمل کرد تا اعتماد مردم را- که سرمایه اجتماعی گرانقدری بود- دو باره به آنها برگرداند و زمینه‌های تغییر رفتار مردم را فراهم کرد. من از اطالهی سخن عذر می‌خواهم؛ ان شاءالله اگر ابهام و سئوالی باشد در وقت باقی مانده در خدمتتان هستم. متشکرم.